

تاریخ یا افسانه

داکتر فریار کهزاد

در نوشته ئی که توسط آقای صدیق رهپو طرزی تحت عنوان "ما اسطوره و واقعیت-- زایش و فروریزی فرهنگ ها" به نشر رسیده گمان بردم و خوشحال شدم که بلاخره کسی پیدا شد که تاریخ باستانی ما را از اسطوره و افسانه بیرون آورده و آنرا بر اساسات علمی تاریخ بنا نهاده و اینک ما داریم صاحب تاریخ علمی و درست و صحیح میشویم ولی وقتی آنرا تا آخر مطالعه نمودم نه تنها چیزی از آن دستگیری نکرد بلکه دیده شد که خود در احتمال و اگر و مگر و اسطوره و افسانه قدم زده و همان سخنان گذشته را به گمان خودش به شکل دیگری پیشکش کرده است. بدین معنی که همان گفته ها و گرفته های مؤرخان بزرگ را که نه تنها بصورت علمی کارهای آنها را مورد نقد علمی تاریخ قرار نداده است بلکه آنها را به شدت توهین نموده است و از آثار شان بدون دادن مرجع اصلی استفاده ناجایز هم نموده است.

این نوع مقالات به هیچ صورت نمی تواند منحیث یک تحقیق علمی قلمداد گردد زیرا در هیچ مورد مواخذ را نشان نداده است، چیزی را بصورت علمی مورد تحلیل و تجزیه قرار نداده است و نتیجه ئی هم از آن بدست نیامده است. وی در چند صفحه محدود تاریخ چندین هزار ساله کشور ما و منطقه را به ضم خودش مورد بحث قرار داده است. در حالیکه دانشمندان صرف یک نکته کوچک را گرفته و آنرا مطالعه میکنند و بعد از آنکه نکات کوچک روشن گردید، دست بکار شده و کتاب و کتابهای حجیم مینویسند تا موضوع را بصورت درست و کامل ادا نموده باشند. اما آقای رهپو با عمومیات و عمومی گوئی و کلی گوئی تصور میکند که تاریخ اسطوره ئی را علمی ساخته و میدان را برده است. با این مقاله نه تنها چیزی در تاریخ روشن و روشنتر نشده است بلکه به زبان فارسی هم خیانت صورت گرفته است. اینکه به نام «کتاب شناسی به زبان پارسی و پشتو» و هم «Bibliography» آثاری را قطار نموده معنی علمی بودن را نمی دهد بلکه باید در متن نشان داده میشد که چه را از کجا اقتباس مستقیم و یا غیر مستقیم نموده است. اینرا هم باید اضافه نمود که اصطلاح «کتاب شناسی» در مورد لست مواخذ بی مفهوم است و اشتها نادرست کلمات و واژه ها تلقی میگردد. اصطلاح «Bibliography» با «Reference» بسیار فرق دارد بدین معنی که لست مواخذ (Reference) عبارت از آثاریست که از آن استفاده صورت گرفته و منظور از «Bibliography» عبارت از آثاری در همان موضوع ولی بدون استناد و استفاده در اثر مد نظر میباشد. معمولاً «Bibliography» در کتابها بکار میرود تا خوانندگان به آثار دیگر و مطالب بیشتر در همان موضوع دستیابی

داشته باشند. در یک مقالهٔ چنین کوتاه جناب رهپو میخواید تاریخ چند هزار سالهٔ کشور ما را تشریح نماید و آن هم با رد کارهای بزرگان پیشین بدون کدام نقد علمی که هر کدام عمری در پای این کارها به آخر رساندند. فکر میشد که اسطوره‌ها و افسانه‌های باستانی حل میشود ولی کار مقاله به اندازه گیری‌های قوم افغان به آخر میرسد که همان کارهای بعضی مقالات دیگر را تکرار نموده است. یعنی این مؤخذ اینطور گفت و آن مؤخذ آنطور بدون آنکه کدام نتیجه‌ئی حاصل شده باشد.

آقای رهپو باید میدانست که تاریخ چندین هزار ساله کشور ما و منطقهٔ فرهنگی آنرا نمیتوان با چند صفحهٔ محدود مورد بحث قرار داد زیرا چندین هزار سال به چندین هزار صفحه ضرورت دارد نه به چند صفحه که حتی تنها برای نام گرفتن اشخاص و اعلام هم کافی نیست.

آقای رهپو باز هم از همان آثاری که مؤرخان بزرگ مورد توهین ایشان از آنها استفاده نموده به همان‌ها مراجعه نموده است و صرف بعضی اصطلاحات نو و بی معنی را استعمال نموده است. طور مثال بجای «دورهٔ حجر» یا «دورهٔ سنگ» جناب شان نوشته اند «دیرنه سنگی» و یا «نوسنگی» که به هیچ صورت معنی دوره و عصر را نمی‌دهد و نمیدانم این واژه‌ها را از کجا تقلید نموده است.

وی همچنان مینگارد که **"سرزمینی که اکنون ما آن را «افغانستان»، می‌نامیم، دارای تاریخ کهن می‌باشد"**. ولی جرئت نمی‌کند که نام‌های باستانی این سرزمین کهن را یاد آوری کند. یک سرزمین کهن دارای تاریخ کهن به هیچ صورت بدون نام نمیتواند باشد. بنابراین از استعمال نام آریانا و خراسان و یا کدام نام دیگر میترسد.

ما همیشه خودکشی بیگانه پرست بوده ایم. چنانچه از «لوئی دوپری» امریکائی به بسیار احترام یاد میکند ولی دانشمندان وطن خود را توهین مینماید غافل از آنکه این پروفیسور امریکائی به مؤرخان توهین شده از طرف رهپو احترام فوق العاده قایل بود. من حد اقل در مورد علامه احمد علی کهزاد گفته میتوانم که در مدت بیشتر از بیست سالی که لوئی دوپری در افغانستان کار میکرد، سال یکبار و دوبار به دیدن استاد کهزاد می‌آمد و به رسم افغانی اظهار احترام مینمود و همیشه کاغذ و قلم در دست اش بود و هر چیزی که از زبان استاد کهزاد میبرآمد آنرا یاد داشت مینمود و هر اثری را که برایش نشان میداد با اشتیاق نام و ناشر آنرا مینوشت تا آنرا پیدا نموده و مطالعه نماید. وی تقریباً بیست سال نسبت به استاد کهزاد خوردتر بود و در زمانی که هنوز محصل دورهٔ دوکتورا دانشگاه پنسلوانیا بود در افغانستان کار میکرد و همیشه کهزاد بزرگ را بنام استاد خطاب مینمود. اگر به حرف من توجه ندارید میتوانید با نانس دوپری خانمش که هنوز هم در افغانستان مصروف کار میباشد و یا با آقای تام گوتیر آمر پروگرام بین المللی و افغانستان شناسی دانشگاه نبراسکا در تماس شوید زیرا نامبرده هم چندبار همراه با دوپری به دیدن استاد کهزاد آمده بود. وی از آنجائیکه با کهزاد بزرگ

میتوانست مستقیماً بزبان انگلیسی و فرانسوی و داخل مباحث باستان شناسی صحبت کند اظهار ارادت بیشتر مینمود.

آقای رهپو مثلیکه از تاریخ ادبیات کشور ما هم اطلاعی چندانی ندارد زیرا کتاب «خواتای نامک» (خدای نامه) را بصورت «خدای نامگ» ذکر میکند و فکر میکند با این کار تاریخ را از اسطوره جدا نموده و علمی ساخته است.

آقای رهپو به علامه احمد علی کهزاد نسبت به دیگر مؤرخان بیشتر میتازد و چنین اظهار میدارد:

"احمد علی «کهزاد» کسی که در حال و هوای برتری نژادی «آریایی»، در آن سال هایی که «هیتلر» به شیور این امر، پف بزرگ می نمود و حکمرانان کشور زیر سیطره «استبداد کبیر» با آن همنوایی نشان می دادند و سر تایید تکان می دادند، با شور و شوق به این امر می پردازد. او که خود ده سال تمام بر کرسی ریاست «انجمن تاریخ»، - در حالی که روشنفکران آزاد اندیش سر به نیست شده بودند و یا در سیاهچال ها به سر می بردند - قرار داشت در اثرش به نام «تاریخ افغانستان» (1946)، در بحث «پیشدادیان» به اضافه صفت بلخی، با استناد به «اوستا» از «پیشدادیان» با روشنی به نام "شاهان اولیه» یاد می نماید. ..."

اول باید اینرا اصلاح نمایم که استاد کهزاد مدت 19 سال ریاست انجمن تاریخ را بعهده داشت. دوم آنکه استاد کهزاد لیاقت بسیار چوکی ها و مقامات بلند دولتی را داشت و سوم آنکه اگر روشنفکران سر به نیست شدند و یا در سیاهچال ها به سر بردند هیچ ربطی با استاد کهزاد ندارد. او هم در انتظار آن همه گیر و دار بود ولی اینکه چرا وی را نبردند بهتر بود چند سال قبل که «بابا» ملت تان زنده بود میرفتید و این سوال را از وی پرسان مینمودید تا ما هم علت اش را می دانستیم که چرا استاد کهزاد را نبردند. استاد کهزاد دو دهه قبل از آن مزه زندان و آن سیاهچال ها را چشیده بود. بهر حال استاد کهزاد بخاطر آزادی آن عزیزانی که زندانی شده بودند کوشش بسیار نمود ولی کسی به حرف وی اهمیت نداد و نمیداد. جای بسی افتخار است که علت زندانی آنها استاد کهزاد نبود مثلیکه رفقای پرچمی رهپو و شاید خودش هم هزاران نفر از هموطنان ما را در طی انقلاب (؟) ثور شان از زندگی محروم ساختند و تا امروز وطن و مردم روی خوبی را ندیده اند. و یا شاید توهین رهپو به استاد کهزاد بخاطری باشد که علامه کهزاد نپذیرفت تا وی بنام اولین اکادیمیسین افغانستان از طرف دولت دست نشاندۀ پرچمی اعلام گردد. چیزی که با اصرار برایش پیش کش شد و هرگز آنرا نپذیرفت.

پس در آن دوره اگر کهزاد بزرگ رئیس انجمن تاریخ افغانستان نمیبود به ضم آقای رهپو کی باید میبود؟ اگر هر کسی را جناب رهپو معرفی میکند باید آثار علمی و فعالیت های باستان شناسی و تجربه هایش را در همان مقطع زمانی با آثار و تجارب استاد کهزاد مقایسه کند تا دیده شود که کهزاد اهلیت آن مقام علمی

را داشت یا خیر! اگر چنین کاری بتواند بنیاد فرهنگی کهزاد یک جایزه افتخاری برایش تقدیم خواهد کرد.

آقای رهپو علامه کهزاد را همچنان بنا بر مسایل فاشیستی و اشتها نام آریانا محکوم میکند و یمایا را اولین پادشاه کشور آریانا نمیداند و اینکه این کشور را در آن زمان به چه نام میشناسد اشکار نیست. و کیومرث را بنام اولین پادشاه میشناسد. برای روشن شدن این موضوع باید آنرا از دید علمی کهزاد روشن نمود. کهزاد بزرگ به خاطری یمایا پادشاه را اولین پادشاه آریانا یا کشور ما میداند که این نام در کتاب اوستا و سرودهای ویدی ذکر شده است، در حالیکه از کیومرث چیزی در اوستا وجود ندارد. بدین ترتیب جز در شاهنامه فردوسی و آثاری که از آن منبع میگیرند در اوستا و ویدا چیزی در مورد کیومرث دیده نشده است. از آنجائیکه اوستا و ویدا منحصراً آثار علمی و تاریخی دارای اهمیت بیشتر علمی نسبت به شاهنامه که یک اثر نیمه تاریخی و نیمه اسطوره‌ای است، شناخته شده اند، بنابراین هر کار علمی که بر آنها استوار باشد نسبت به شاهنامه علمیت دارد. اوستا و ویدا همچنان بسیار باستانی‌تر از شاهنامه اند و نام آریا و یمایا در آنها ذکر رفته است و وجود دارند، بنابراین از نقطه نظر منطق علمی بودن آن تائید حکیم بزرگ فردوسی برای هر شاه سابق صدها و هزارها سال عمر و دوره پادشاهی تعیین نموده است که این خود علت دیگر افسانه و اسطوره بودن آنرا نشان میدهد. استاد کهزاد در کتاب "افغانستان در شاهنامه یا شاهنامه در آریانا و خراسان" به وضاحت ذکر نموده است که شاهنامه فردوسی یک اثر نیمه تاریخی و نیمه اسطوره‌ای است و در جائی که منبع تاریخی وجود نداشته باشد شاهنامه هم یک غنیمت است. این بدان معنی نیست که کسی از کیومرث و طهمورث و دیگر پادشاهان افسانوی انکار کند بلکه ما منبعی نداریم که معلومات دقیق تاریخی در مورد آنها ارائه بتواند تا به اساس آن بتوان آنرا بصورت علمی و تاریخی منحصراً پادشاهان خود قبول نماییم. در حالیکه کتاب اوستا و سرودهای ویدا و مهابهاراته آثار تثبیت شده تاریخی اند. پس شما خود تصور کنید که آیا استاد کهزاد متوجه مسایل علمی در تاریخ بود یا آقای رهپو. واضح است که در اینجا مقایسه بین ایندو شخصیت و شخص مطرح نیست زیرا زمین و آسمان را نمی توان مقایسه نمود. ولی صرف اضافه شد تا دیده شود که کی متوجه تاریخ علمی است و تحقیقات علمی کرده است و کی چیز ادعا و چیز دیگر مینویسد یا علم میگوید و اسطوره مینویسد.

صدیق رهپو با آنکه خود را مطلع از مسایل باستان شناسی افغانستان میدانند ولی حتی نام ها را نمیتواند درست بنویسد مانند «موندی گک» به جای «مندیگک» و «موهنجودارو» به جای «موهنجودیرو»، «میلیون» به عوض «میلیون»، «ویلیام» به جای «ویلیم». اینرا مانند ترجمه «تحت الفظی»، نوشته «تحت الحرفی» باید گفت زیرا در کلمات میلیون و ویلیم در لاتین دو (L) وجود دارد که آنرا عیناً با دو «ل» در فارسی نوشته است. اگر عجیب نیست چیست؟ آیا این کار خیانت به زبان فارسی نمیشود؟ اگر نیست چیست؟

چیزی را که هیچ کسی نمیتواند از تاریخ باستان افغانستان و منطقه و دنیا خارج بسازد قسمت افسانه و اسطوره آن است زیرا هر قدر شناخت و دانش علمی از دوره های باستانی زیادتر گردد، افسانه و اسطوره به دوره های پیشتر از آن نسبت داده خواهد شد. تا صد سال پیش بسیار چیزهاییکه امروز روشن است نا معلوم و مجهول بود و همه شکل افسانه و اسطوره را داشت ولی امروز بصورت علمی روشن شده است و آن افسانه ها متروک گردیده ولی برای دانستن دوره هائیکه هنوز روشن نشده اند و یا هرگز روشن نخواهند شد چیزی جز خیال و تصور و افسانه و اسطوره باقی نمی ماند.

پیش از سال 1325 که هنوز کتاب "تاریخ افغانستان" اثر احمد علی کهزاد نشر نشده بود بسیار چیزها شکل افسانوی داشت ولی آن کتاب معتبر علمی که از طرف آقای رهپو مورد توهین قرار گرفته است، بسیار چیزها را روشن ساخت و شکل علمی تاریخ کشور ما را ارائه نمود. این کتاب برای اولین بار کرونولوژی تاریخی افغانستان باستان را اساس گذاشت که تا امروز کسی آنرا تغییر داده نتوانسته است.

من یقین کامل دارم که در آینده دانشمندان جهان و افغانستان در مورد تاریخ و باستان شناسی کشور ما و منطقه کارهای بسیار خوب و عالی ئی انجام خواهند داد که آثار کهزاد و دیگر مؤرخین را اصلاح و کامل نموده و روشنی های بیشتری به تاریخ جهان خواهند افزود. اینرا هم یقین دارم که دانشمندان اصیل و با منطق این آثار را مورد نقد علمی قرار داده و از کارهایی که گذشتگان در شرایط بسیار محدود علمی و سیاسی انجام داده اند قدر نموده و به آنها به دیده احترام خواهند نگرست.

اگر نوشته آقای رهپو پرچمی صرف بصورت علمی و نقد علمی میبود و حمله بیجا به شخصیت علامه کهزاد در آن نمی بود من این تبصره را هرگز نمی نوشتم ولی دیده میشود که آقای رهپو نمیتواند یک مقاله علمی بنویسد بلکه در مقاله نویسی سیاسی مهارت دارد. و آنها با معلومات نادرست و تحلیل سیاسی بچه گانه، چنانچه گوید:

".... او [احمد علی کهزاد] که خود ده سال تمام بر کرسی ریاست «انجمن تاریخ»، - در حالی که روشنفکران آزاد اندیش سر به نیست شده بودند و یا در سیاهچال ها به سر می بردند - قرار داشت، ..."

این چه ربطی با علامه کهزاد دارد که در افغانستان مشکلات بزرگ سیاسی وجود داشت. استاد کهزاد هیچ گاهی در افغانستان کدام پست سیاسی نداشت. نه وزیر مطبوعات و اطلاعات و فرهنگ بود و نه وزیر معارف و یا کسی که دارای چنان قدرت سیاسی باشد که اشخاص را بتواند بندی کند و در سیاه چال ها بیاندازد. آیا این آقا میدانند که چگونه مینویسد و همین را باید اثر علمی نامید؟ باید دانست که استاد کهزاد را نبردند ولی خودش در آن روزگار در انتظار آن نشسته بود. این سوالی است که یکنفر که خود را متعلق به خانواده بزرگ طرزی میدانند باید

خوبتر جواب داده بتواند زیرا با سلطنت و خانواده سلطنتی رابطه نزدیکتر داشتند و باید معلومات شان نیز بیشتر باشد. اما استاد کهزاد سالها قبل از آن قسمیکه در بالا هم اشاره شد مزه توقیف خانه و زنجیر و زولانه را دیده بود، از وزارت امور خارجه با تمام لیاقت علمی، دانش زبانهای خارجی و درک مسایل دیپلوماسی اخراج شده بود و بارها در کشورش مورد تحقیر و تعصب های بیجای قومی، زبانی، حزبی و مخصوصاً مذهبی قرار گرفته بود. اگر همین تعصبات نمیبود باید به مقام های بسیار بلند میرسید ولی آقای رهپو بدون آنکه کوچکترین معلوماتی در موردش داشته باشد وی را متهم به "سر تابیید تکان دادن" و "همنوائی کردن" می نماید. بیخبر از آنکه خاندان سلطنتی افغانستان کوچکترین چیزی در مورد تاریخ خود و وطن خود نمیدانستند. آنها با این همه غباوت چطور میتوانستند چیزی را مبنی بر آریا و آریانا و دیگر موضوعات تاریخ ذکر کنند تا استاد کهزاد با آنها سر تکان دهد و همنوائی کند. ای کاش آنها (خاندان سلطنتی) آنقدر تاریخ دان میبودند. آثار استاد کهزاد گواه است که اکثر کارهایش به یک فیصدی زیاد بصورت علمی مورد تحقیق قرار گرفته است و تا حال کسی نتوانسته است آنها را منحصیث کارهای سیاسی به نفع این و آن به ثبوت برساند مگر آنکه اتهامات بی پایه و بی اساس را بدون اسناد علمی و عقلی بیان کرده اند. جای بسی افتخار است که در آثار کهزاد بزرگ هیچ نوع رنگ تعصبات قومی، زبانی، منطقوی، مفکوروی، حزبی و غیره دیده نمیشود و همه کارها بصورت مطلق صرف بر اساسات علمی و منطقی استوار شده است. این بدان معنی نیست که اشتباهات علمی در آنها نیست ولی بصورت قصدی هیچ نادرستی ئی جای درستی را نگرفته است.

چیزی را که من هم با آقای رهپو در یک مورد همنا هستم وجود بعضی جملات و گفته هایست که در آثار استاد کهزاد و دیگران هم دیده میشود که شکل اغراق آمیز یا از تاریخ خارج و داخل تصور و خیال شده است. ولی اینرا هم باید جستجو نمود که چه مقدار از این نوع جملات در آثار کهزاد دیده میشود. آقای رهپو بعد از جستجوی زیاد یک جمله را بیرون کشیده است. خوب فرض کنیم در کتاب "تاریخ افغانستان" صد جمله نادرست آمده باشد. این کتاب دارای 1200 صفحه میباشد و اگر فرض گردد در هر صفحه 15 جمله وجود دارد، تعداد کل جمله ها در کتاب به 18000 میرسد و صد جمله از 18000 جمله، 0.5 فیصد را نشان میدهد. شما با نیم فیصد جملات نادرست 99.5 فیصد جملات درست را نادیده گرفته و فکر میکنید که به کدام کشف بزرگ علمی رسیده اید. شاید چیزی در تمام دوره عمر خود بنام احصائیه و احتمالات نخوانده باشد ورنه چنین نمی نوشت.

اگر در کتابها و رساله های متعدد استاد کهزاد، کارهایش از نقطه نظر علمی و ادبی 80 فیصد درست باشد، کار بس بزرگی را انجام داده است. چیزی که آثار استاد کهزاد را غنای علمی میدهد مؤخذ قرار گرفتن آنها منحصیث منبع دست اول در آثار دیگران است. البته به شمول آثاریکه از کارهای استاد کهزاد به نام دیگران مرجع و مؤخذ داده شده است که عبارت از سرقت های علمی و ادبی میباشد. یا بهتر گفته شود که اگر موضوعاتی را که استاد کهزاد در تاریخ

افغانستان روشن نموده است از محتویات تاریخ بیرون کنیم چیزی در آن نمی ماند به ویژه در تاریخ قبل از اسلام یا تاریخ آریانا.

بهنتر است آقای صدیق رهپو در مورد تاریخ فعالیت های حزب دیموکراتیک خلق در افغانستان و کشتار و ویرانی ئی که این حزب و اعضای پرچمی و خلقی آن در افغانستان براه انداختند روشنی اندازد تا حقیقت انقلاب ثور واقعاً بر ملا گردد نه اینکه مانند روزنامه "حقیقت انقلاب ثور" هر چیز کذب و دروغ و ریاکاری را حقیقت بنامد. ممکن این شعور که هر چیز را منقلب نموده و آنرا در روزنامه "حقیقت انقلاب ثور" نشر مینمود هنوز هم منحیث یک عادت دیرینه بر سرش مانده است. این آقا در زمان کارش در روزنامه حقیقت انقلاب ثور چقدر از جنگها و ویرانی ها نوشته است؟ چقدر حقایق آنرا به نشر رسانده است؟ اگر این آقا آن کار را می نمود مردم شریف افغانستان به رادیوهای بی بی سی و دیگر رسانه های جهانی مراجعه نمی کردند. حالا حقیقت گو شده است و حتی افسانه ها و اسطوره های تاریخی را هم نمی پذیرد. البته جای خوشبختی در اینست که مردم شریف افغانستان هیچگاهی به این نوع چرندیات گوش نداده، نه می دهند و نخواهند داد چنانچه به بی بی سی گوش میکردند و دروغ های شاخدار روزنامه "حقیقت انقلاب ثور" را نمیخواندند. درورد به مردم عزیز و شریف افغانستان سربلند.

یادداشت: در مورد محتویات دیگر این نوشته کاری ندارم و قسمیکه در بالا ذکر شد اگر توهین آمیز نمی بود حتی آنرا مطالعه هم نمیکردم. ولی یک چیز را باید یاد آوری نمود که تاریخ باستان افغانستان و ایران و کشورهای منطقه طوریکه در آثار ایرانی مورد بحث قرار گرفته است چندان علمی نمیباشند زیرا در دوره رضا شاه پهلوی پروژه بزرگی در ایران زیر دست بود که دانشمندان ایرانی و مستشرقین اروپائی را استخدام نموده بودند و پروژه های علمی آنها را هزینه مینمودند تا تاریخ این منطقه دنیا را بیشتر بر منافع ایران امروزی (فارس) ترتیب و تدوین کنند. استاد کهزاد بارها در کنفرانس های بین المللی با این نوع فعالیت ها مبارزه نمود ولی چون از طرف دولت های وقت افغانستان پشتیبانی نمی شد، نتوانست مانع این فعالیت ها گردد. این آثار امروز با تیراژهای بزرگ در سراسر جهان در دسترس فارسی زبانها قرار دارد و آنها فکر میکنند که هر چه در این آثار وجود دارد درست و صحت میباشد. شما کتاب تاریخ ادبیات ایران نوشته شده توسط داکتر ذبیح الله صفا را مطالعه کنید خواهد دید که تمام ادبا و شعرا آریانا و خراسان را مربوط خود میدانند. به همین ترتیب ادوارد برون و دیگر دانشمندان اروپائی هم همین کار را کردند و مقامات افغانستان مانند تماشاچی بطرف این همه ناهنجاری ها میدیدند در حالیکه حتی نام ایران از نقطه نظر تاریخی صد فیصد ربطی با ایران امروزی یا کشور فارس ندارد چه رسد به دوره های تاریخ باستان. پس تحلیل تاریخ آریانا-خراسان-افغانستان با مراجعه بدون چون چرا به آثار ایرانی جز گمراهی چیز دیگری نخواهد بود. 2/ جولای 2009/